

بسترهای تاریخی و فکری

جهاندار امیری

مقدمه

با نگاهی به چگونگی تعامل روشنفکران با دین و فرهنگ جامعه، این نکته مشخص می‌شود که روشنفکران نسل اول - روشنفکران مشروطه‌خواه و روشنفکران دوره رضاخان - هیچ اعتقادی به دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند و برای کنار گذاشتن علما و دین از جامعه و انزوای آنها از هیچ اقدامی کوتاهی نکردند. اما روشنفکران دهه ۲۰ به رغم اعتقاد به عدم دخالت دین در امور سیاسی، همکاری با علما را برای مقابله با استعمار خارجی پذیرفتند و چهره‌های دانشگاهی، به پایه‌ریزی

پیر آمدن روشن فکران دینی

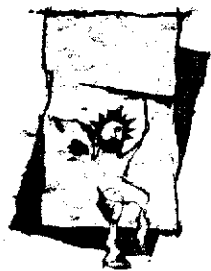


مبارزه اجتماعی بر مبنای دین گرایش پیدا کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نسل جدید روشنفکران دینی، بر اساس ضرورت‌های تاریخی و فکری، نه تنها دین و فرهنگ سنتی را مخالف با تجدد و تکنولوژی نمی‌دانستند، بلکه اعتقاد داشتند که اعتقادات و فرهنگ سنتی جامعه می‌تواند موجب استقامت و سازش‌ناپذیری آنها در مقابل رژیم حاکم شود. دغدغه این روشنفکران پرهیز از اشتباه کسانی بود که با مبنا و اصل قراردادن علوم و دستاوردهای تمدن غربی به نفی مفاهیم دینی و ارزشی جامعه می‌پرداختند. این امر - به همراه غلبه گفتمان دین‌مداری در اوایل دهه چهل و روگردانی توده‌های مردمی از گرایش‌های روشنفکری چپ و راست - در برآمدن روشنفکران دینی در جامعه تأثیری اساسی داشته است.

درآمدی بر روشنفکری و دین (از آغاز تا دهه ۲۰)

نسل‌های اولیه روشنفکری - که حاصل برخورد تمدن غرب با جامعه ایران بودند - برای عقب ماندگی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بدون توجه به ماهیت و ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی جامعه، پیوستگی با تمدن غرب و تجربه‌های فکری و فرهنگی این تمدن جدید را برای رفع و جبران عقب ماندگی کشور تجویز کرده بودند. پیش فرض اصلی این روشنفکران در چگونگی نگرش به دین و فرهنگ سنتی جامعه، ناتوانی این دو در پاسخگویی به نیازهای جدید بود. بر همین اساس، در شرایط فقدان کارآئی دین و فرهنگ سنتی در برخورد با مسائل جدید، اخذ تمدن غرب به صورت تمام و کمال به عنوان راه حل مشکلات جامعه توصیه می‌شد. واقعیت این بود که روشنفکران از ماهیت و زیربنای فکری تمدن و مفاهیم غربی، پیوستگی یا انفکاک اجزای این تمدن، تأثیرات آن در جامعه ایرانی و پذیرش مردمی آن درک و شناختی واقع بینانه نداشتند. آنها با غفلتی عامیانه از این نکته، مفاهیم و برقراری نظام حقوقی و مدنی آن را به عنوان اهداف خود مطرح کردند.

از نگاه روشنفکران نسل اول، استقرار تمدن جدید الزاماً با ویران کردن سنت‌ها و عقاید دینی که مانع تکامل و ترقی قلمداد می‌شدند، ممکن می‌شد. قانون‌گرایی، تأکید بر قوانین عرفی، علم‌گرایی و عقل‌مداری چیزی فراتر از افکار جدید غربی - که در مقابل سنت‌ها قرار می‌گرفتند - نبود و اصلی‌ترین شاخصه آن، تفکیک دین از امور سیاسی و اجتماعی و یا تغییر آن بود. توصیه روشنفکران به علمای دینی - یعنی پرداختن به عبادات شخصی



مثل نماز و روزه و واگذاری امور سیاسی، اجتماعی و حقوقی به سایرین - نه شایسته شأن، نفوذ و اعتبار علما و نه مورد قبول آنها بود؛ تأکید روشنفکران بر این اصل، علت اصلی تقابل دو دیدگاه بود.

تأثیرات منفی تقابل علما و روشنفکران و تعارض افکار بیگانه با آداب و رسوم جامعه، همچنین عدم پذیرش این افکار توسط مردم، روشنفکران را وامی داشت تا در مواردی به بیان افکار و قوانین غربی با رنگ و بوی اسلامی و ناسیونالیستی و تعارض افکار غربی با افکار اسلامی را سوء تفاهم معرفی کنند. میرزا یوسف خان مستشار الدوله، در رساله «یک کلمه» خود تلاش کرد که با نقل هایی چند از احادیث و آیات قرآنی، اسلام را با قوانین فرانسه هماهنگ و یکسان نشان دهد؛ یعنی نظام پارلمانی را با قاعده مشورت، آزادی بیان را با امر به معروف و نهی از منکر و کیفرهای قانون مدنی فرانسه را با تعزیرات اسلامی مطابقت دهد.^۲ او در نامه ای به آخوندزاده - در توجیه این کار که چرا رساله «یک کلمه» را در لفافه دینی نوشته؟ - یادآوری می کند که:

این شیوه را به آن جهت بکار گرفته تا نگویند فلان چیز بر ضد اسلام است

یا اسلام مخالف ترقی و تمدن است.^۳

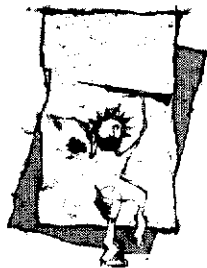
میرزا ملکم خان هم برای پذیرش افکار روشنفکران غرب گرا توسط مردم و پرهیز از دشمنی علما با آنها، پیشنهاد می کند که روشنفکران بگویند اساس مدنیت غربی نه از لندن و پاریس، بلکه از اسلام است.^۴ او به آخوندزاده توصیه می کند که درباره عقاید مسلمانان به صورت دقیق حرف بزند و از حمله آشکار و بی ثمر به آنها خودداری کند^۵ تا به تکفیر علما دچار نشود. نکته دیگری که ملکم خان در اتخاذ این شیوه ترویج غرب گرایی بدان استدلال می کند، آگاهی از نقش دین است که اگر علما با آنها همراه شوند، به راحتی می توانند مطالب خود را در کمال سهولت در مغز مردم جای دهند^۶ والا در صورت تعارض علنی تجدد با اعتقادات مردم، هیچ شانسی برای موفقیت آن باقی نمی ماند.^۷

تعارض غرب گرایی و افکار روشنفکران با مبانی دینی و فرهنگ جامعه و جلوه کردن آن بر خلاف عرف های سنتی، باعث می شد که راهکارهای روشنفکران در ترویج غرب گرایی، بین نخبگان و مردم چندان کارآیی نداشته باشد و شعارهای هماهنگی دین با افکار جدید و استفاده از آیات و احادیث در این خصوص هم راهگشا نباشد. این امر باعث می شد که روشنفکران کنار نهادن دین و یا تغییر آن را به عنوان اصلی ترین راهکار

در چگونگی تعامل بین دین و افکار جدید مطرح کنند. بنابه گفته طالبوف، احکام شرعی برای هزارسال قبل خوب و بجا درست شده بودند، ولی در عصر کنونی باید سی هزار نکته جدید بر آن افزوده شود و از پایه دگرگون گردند.^۸ از نگاه این روشنفکران، عقل و علم غربی که بر مدار بشر می چرخد و قدرت او را در تصرف بر طبیعت و شناخت قوانین حاکم افزایش می دهد، نمی تواند با دین و اعتقادات دینی هماهنگ باشد. عصر دین و فلسفه، مرحله ماقبل علم و عصر مقیدات و گفته های نقلی آباء و اجداد است، در حالیکه در شرایط کنونی، کمال عقل در رها شدن و گذاشتن از این امور غیر عقلی - که مانع ترقی و پیشرفت هستند - می باشد. دین و فرهنگ سنتی برای رهایی از بعد غیر عقلی و غیر علمی باید بر مبنای علوم تجربی و دانش زمان، مورد دخل و تصرف واقع شوند:

مسیحیان انجیل ساختگی بی سرونه را بوسیدند و بر طاق کلیسا نهادند و به دنیای علم و هنر قدم گذاردند و مسلمانان هم باید از افسانه های جعلی اسلام که هرکس از روی نادانی و تعصب و خودسری چیزی بر آن افزوده، چشم پوشیده و به سوی جهان دانش و عقل روی بیاورند.^۹

واقعیت تعارض و دوگانگی افکار غربی و دینی در حالی بود که نه از طرف روشنفکران و نه از طرف علمای دینی، تلاش و اقدامی فکری برای بیان چگونگی نسبت بین دین و افکار جدید و تعامل آنها به عمل نیامد. روشنفکران با شیفتگی و گرایش نسبت به غرب، افکار جدید را منطقی و درست می پنداشتند و علمای دینی نیز با نگاهی بدبینانه به آنها نگاه می کردند.^{۱۰} البته این تعارض باعث نشد که از سوی طرفین در مقابل استبداد و بی قانونی هیچ اقدامی به عمل نیاید. علما اصلاحات اجتماعی و اقتصادی - به ویژه اعطای امتیازات گوناگون به بیگانگان - را به نفع جامعه اسلامی نمی دانسته اند و برخلاف روشنفکران که افکارشان توسط مردم قابل فهم و پذیرش نبود، - و به همین دلیل نمی توانستند بانی و باعث حرکت های اجتماعی و سیاسی در جامعه شوند - روحانیون به دلیل ارتباط با توده های مردمی و نفوذ بر آنها توانستند رهبری و هدایت گری مردم و بسیج اجتماعی آنها را در شرایط مختلف تاریخی به عهده بگیرند؛ جنبش تنباکو، به عنوان اولین نماد بارز تبعیت مردم از علما و مراجع که استعمار خارجی و استبداد داخلی را وادار به عقب نشینی کرد، جایگاه مردمی روحانیت را به عنوان واقعیتی غیر قابل انکار به نمایش گذاشت و نفوذ آنها را به عنوان عاملی سیاسی در اجتماع افزایش داد.^{۱۱}



نسلی که از روحانیت و مردم تحت تأثیر افکار جدید و بیدارگری‌های روحانیت و نخبگان روشنفکر به فعالیت‌های سیاسی رو آورده بود، در اعتراض به اقدامات مستبدانه عین الدوله، اخذ وام از بانک‌های خارجی و اقدام نوز بلژیکی در توهین به روحانیت، جنبش عدالتخانه خواهی و مشروطیت را راه‌اندازی کردند. بعد از پیروزی این نهضت، تعارض روشنفکران با دین و فرهنگ سنتی که به صورت حل نشده باقی مانده بود، به صورت عملی نمایان شد و اختلافات و تقابل نظری دو طیف به صحنه‌های عملی همچون تدوین قانون اساسی و متمم آن و انتخاب وکیل و وزیر و در نهایت دعوی مشروطه و مشروعه کشیده شد. به رغم پیشگامی روحانیون در راه‌اندازی جنبش مشروطیت، روشنفکران با انجمن‌های سری و تشکیلات پنهانی خود و با توجه به تجربه و آشنایی‌شان با نهادهای جدید و حمایت انگلستان از آنها، هدایت و رهبری نهضت را بعد از پیروزی به عهده گرفتند. هیأت‌هایی که مأمور تنظیم نظامنامه انتخابات و پیش‌نویس قانون اساسی شدند، از تربیت شدگان مکتب غرب بودند. رئیس، نایب رئیس و سایر گردانندگان مجلس تماماً از میان همین افراد انتخاب شدند و با تصویب و اجرای قوانین دینی در جامعه، آگاهانه به مخالفت برخاستند.^{۱۲}

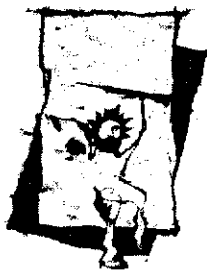
تقابل روشنفکران با دین و روحانیت در نهضت مشروطیت و تلاش برای برقراری نهادهای غیر دینی، باعث سرخوردگی روحانیت از دخالت فعال در مسائل سیاسی شد؛ به گونه‌ای که بعد از اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور بهبهانی، با کناره‌گیری از امور، صحنه را به روشنفکران و فعالین سیاسی واگذار کردند. بی‌ثباتی اوضاع، بحران کابینه‌ها، تغییرات بی‌در پی وزرا، اشغال بخش‌هایی از کشور به دست روس‌ها، یاغی‌گری در شهرستانها و فعالیت انجمن مسلح، فصلی سیاه در تاریخ کشور ایجاد کرد و اوضاع را به سوی واگرایی خطرناکی سوق داد. روشنفکران ضمن ابراز تأسف از حوادث بعد از مشروطه، و اذعان بر ناکارآمدی آن و احساس ناامیدی از رجال ملی، شعار جستجوی دست آهین برای نجات ایران در محافل فکری و مطبوعاتی را به شعار روز تبدیل کردند. در حقیقت اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه مشروطیت، حکومت قانون و آزادی بود، به اندیشه دولت نیرومند و اقتدارگر، تغییر ماهیت داد. نکته قابل توجه آنکه اولین حلقه‌های این تغییر و اولین حامیان فکری رضاخان، تعدادی از برجسته‌ترین چهره‌های روشنفکری عهد مشروطه همچون تقی زاده، فروغی، مشیرالدوله، مستوفی

الممالک و مخبر السلطنه بودند که به صورت خصوصی گرد هم می آمدند تا به رضاخان برای قدرتمندی بیشتر و خاتمه دادن به ناهنجاری اوضاع کمک کنند^{۱۳}. علاوه بر این چهره های شاخص، نویسندگان داخلی، اصحاب مطبوعات، شعرا، فعالین حزبی اعم از چپ و راست، روشنفکران و نویسندگان ایرانی مقیم خارج از کشور که بر گرد مجلاتی همچون «کاوه»، «نامه فرنگستان»، «ایران شهر» و «علم و هنر» فعالیت می کردند، یکصدا ناکارآمدی نظام مشروطه را تأیید و لزوم وجود حاکمی مقتدر را تبلیغ می کردند.

تسلط رضاخان بر اوضاع، محدودیت بیشتر علما و منزوی کردن آنها را در جامعه به دنبال داشت. روحانیون از ریاست دادگاه ها و قضاوت منع شدند. موقوفات مذهبی به تصرف دولت درآمد. طلاب حوزه ها، مطابق مقررات قانونی، موظف به امتحان شدند. حق وعظ و خطابه جز برای افرادی خاص ممنوع شد و نکته قابل توجه آنکه این اقدامات با همکاری فکری روشنفکران عملی شد. همزمان با کناره گیری علمای دینی از جریان امور، روشنفکران و نویسندگانی همچون کسروی، هدایت و شریعت سنگلجی به نشر افکار ضد دینی و دین های ساختگی پرداختند و مجدداً احساس تنفر نسبت به اعراب، تغییر القبا، تأکید بر باستانگرایی، احترام به زرتشت و ارائه تصویری از ملی گرایی - که با اسلام سر ستیز داشته باشد - را برجسته کردند. ورجاوند، بنیاد کسروی، اسرار هزار سال حکمی زاده، مقالات و کتاب های سنگلجی و دین شناسی شیخ محمد خالصی - که تماماً با شعار اصلاح و احیای دین و لزوم خرافه زدایی چاپ و منتشر شدند - به نوعی در مقابل شعائر رسمی، سنتی و حوزوی قرار می گرفتند. علیرغم این تلاش ها و توفیق مقطعی روشنفکران در کناره گذاری دین از جریان امور جامعه، نه تنها حذف کامل آن از صحنه اجتماع بصورت کامل متحقق نشد، بلکه با رفتن رضاخان فعالیت و تلاش برای احیای نقش دین در جامعه همگام با سایر جریان های روشنفکری آغاز شد.

دهه بیست؛ فعالیت اسلام گرایان در کنار سایر جریان های روشنفکری

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاخان، سرآغاز تحولی اساسی در فضای سیاسی - اجتماعی کشور و فعالیت های روشنفکران بود. نخبگان سیاسی، روشنفکران و گروه هایی که استبداد رضاخانی مانع فعالیت های آنها شده بود، به یکباره محیط را برای فعالیت



مناسب دیدند. گرایش‌های مختلف سیاسی - اجتماعی، روزنامه‌ها، هفته‌نامه و احزاب مختلف در جامعه پدیدار شدند. تقدم فعالیت‌های سیاسی - و رسیدن به مناصب اداری - بر فعالیت‌های فکری و انقلابی باعث شده بود که علیرغم موفقیت‌های حاصل همچون ملی شدن صنعت نفت، در بعد فکری و نظری حاصل تلاش روشنفکران در دهه بیست چندان بیشتر از دو دهه قبل نباشد.

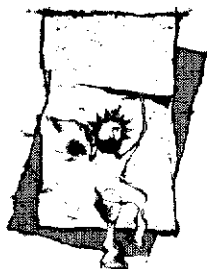
چپ‌گرایان، به ویژه اعضای گروه پنجاه و سه نفر، بارهایی از زندان و با شعارهای جذاب و حمایت همسایه قدرتمند شمالی، ظرف چند سال حزب توده را به یکی از احزاب قدرتمند کشور تبدیل کردند. توده‌ای‌ها با پنهان کردن ماهیت کمونیستی خود، تأکید بر قانون اساسی و روش‌های دموکراتیک و توجه به شعارهای ناسیونالیستی و حساسیت‌های دینی به جذب روشنفکران و نخبگان جامعه پرداختند. شعارها و اصولی همچون حزب توده راه منافی با اسلام نمی‌پیماید^{۱۴}، طرح نمایندگان اقلیت توده‌ای برای مبارزه با شرب الکل^{۱۵}، سخنرانی و مراسم به مناسبت ایام دینی در باشگاه حزب^{۱۶}، تعیین محلی در حزب برای اقامه نماز^{۱۷}، رد صریح انتساب مردم ضد دینی به خود و کنار گذاشتن ظاهری برنامه‌ها و افکار کمونیستی باعث شده بود که در سال‌های اولیه تشکیل حزب توده، تعداد زیادی از نویسندگان، هنرمندان و افرادی که تکیه‌گاهی برای رشد اجتماعی و سیاسی در فضای بعد از شهریور ۱۳۲۰ پیدا نکرده بودند، به حزب توده بپیوندند.

ملی‌گرایی که در دوره رضاخان با صبغه شاهی عملاً آزادی و دموکراسی را برای مدرنیسم به فراموشی سپرده بود، بعد از شهریور ۱۳۲۰ با ویژگی بیگانه ستیزی، آزادی خواهی و دموکرات به صحنه اجتماع بازگشت. احزاب و گروه‌های ملی‌گرا، به رغم برخی اختلافات، درباره رهایی از سلطه استعماری انگلیس و دخالت بیگانگان و لغو امتیازهای آنها وحدت نظر پیدا کردند و تأمین استقلال کشور، آزادی مطبوعات و برگزاری آزاد انتخابات به مهمترین خواست‌های آنان تبدیل شد. ملی‌گرایان فعال در این دوره - که عمدتاً از طبقات متوسط جامعه و دانشگاہیان بودند و با تشکیل انجمن، حزب و تأسیس روزنامه به فعالیت رو آورده بودند - نتوانستند ایدئولوژی و چارچوب مشخصی برای فعالیت‌های خود تعیین کنند و نگرش خود را به دین و اعتقادات مردم مشخص کنند. علاوه بر این، با تضعیف موقعیت روشنفکران قدیمی همچون فروغی، بهار، تقی زاده و کسروی، احزاب به مهمترین کانون فعالیت ملی‌گرایان تبدیل شدند. جبهه ملی، به عنوان

اصلی‌ترین نماد ملی‌گرایی در این دوره، ائتلافی از نیروهای مختلف جامعه اعم از مذهبی و غیر مذهبی و چپ و راست بود. وجود طیف‌های مختلف در جبهه ملی باعث شده بود که ماهیت آن در چارچوبی خاص و یا مکتبی مشخص تدوین نشود. علاوه بر این، روشنفکران ملی‌گرا علیرغم حمایت نیروهای مذهبی از آنها در جنبش ملی شدن صنعت نفت، با توجه به اعتقاد اصولی آنها در جدا بودن امور سیاسی از دین، هیچگاه موضع خود را نسبت به افراد دین‌مدار و دخالت روحانیون در امور سیاسی معین نکردند. به همین دلیل بود که بعد از وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دکتر مصدق و روشنفکران ملی‌گرا به محدود کردن فعالیت‌های جریان دینی در جامعه و عدم توجه به خواست‌های آیت‌الله کاشانی رو آوردند و اختلاف، مشکلات اقتصادی، بی‌تصمیمی کادر رهبری و سردرگمی روشنفکران ملی‌گرا، اقتدار آنها را در جامعه تصنیف کرد و باعث شد که آنها نتوانند حول محور فکری و اعتقادیشان متحد شوند.

سقوط رضاخان باعث شد علاوه بر فعال شدن دو جریان چپ‌گرایی و ملی‌گرایی، توجه به دین در مسائل اجتماعی و سیاسی - که با کمک روشنفکران متجدد و وابسته به رژیم تا سال ۱۳۲۰ بسیار کمرنگ شده بود - از نو مطرح شود. انگیزه بسیاری از افراد متعلق به جریان‌های دینی در این مقطع اگر چه مقابله با فعالیت‌های حزب توده، موج چپ‌گرایی و بهائیکری در جامعه بود، اما به نظر می‌رسید که مذهب و دین دیگر نه تنها عامل عقب‌ماندگی و تبحر نیست، بلکه به عنوان عامل تحرک، پویایی و وحدت در جامعه در حال ظهور است. این امر به عنوان بطلان پیش‌فرض روشنفکران نسل‌های گذشته در نانوانی دین در پاسخگویی به مسائل جدید و هماهنگی با علم و پیشرفت بود.

با خارج شدن دین از گوشه انزوا و بازگشت آن به متن اجتماع و سیاست، روشنفکران دینی، دانشجویان مذهبی و روحانیون در عرصه فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر مبنای دین گرد هم آمدند. جوانان مذهبی دانشگاه در حلقه «انجمن اسلامی» و اطراف برخی نشریات دینی جمع شدند. بازگرداندن مدارس علمیه به وضعیت مطلوب، ایجاد انجمن‌ها و کانون‌های دینی برای زدودن آثار سوء تبلیغات و مبارزات ضد دینی در دانشگاه، برگزاری جلسات سخنرانی دینی و مجالس وعظ از جمله فعالیت‌های دین‌مداری بود. حرکت دینی در این دهه که در ابتدا صبغه‌ای فرهنگی و به عنوان جریان‌های فکری شکل خاصی نداشت^{۱۸} و از کانون‌ها و حوزه‌های مختلفی در تهران، مشهد و



برخی شهرستان‌های دیگر شروع شد، توانست پایگاه‌های فعالی برای دفاع از دین در مقابل توده‌ای‌ها و بهائی‌ها به وجود آورد.

در تهران با همت چند نفر از متدینین فرهنگی، «کانون اسلام» - که بیشتر سخنرانان و نویسندگان مجله آن با عنوان دانش آموز عموماً دانشگاهیان متدین بودند - تشکیل شد. آیت الله طالقانی، روحانی برجسته دهه ۲۰، در جلسات «کانون اسلام» و «انجمن اسلامی» به ارشاد، اصلاح و ارائه اسلامی که رنگ و بوی اجتماعی و فکری داشت، پرداخت. «انجمن اسلامی دانشجویان» در سال ۱۳۲۲ به همت فارغ التحصیلان دانشگاهی، به ویژه فارغ التحصیلان پزشکی که در درس‌های آیت الله طالقانی حاضر می‌شدند، تشکیل شد. جریان نوگرایی دینی، اعم از دانشگاهی و حوزوی، اعتقاد داشت که جلسات سنتی مذهبی و سوگواری برای هدایت نسل جوان کارآیی ندارد و دین سنتی و متولیان سنتی آن از پاسخگویی به مسائل جدید فکری و شبهات تازه عقیدتی در میان دانشگاهیان و جوانان ناتوانند و به ناچار باید با تشکیل کانون و انجمن و اعطای نقش فعال به جوانان و افراد نوگرا به فعالیت پرداخت. سخنرانی‌های محققانه افرادی همچون بازرگان، سبحانی، آیت الله طالقانی، صدرالدین بلاغی، محمدتقی فلسفی و مرحوم راشد در بیان دیدگاه‌های اسلام گرمابخش حرکتی بود که از گوشه و کنار در حال شروع شدن بود.

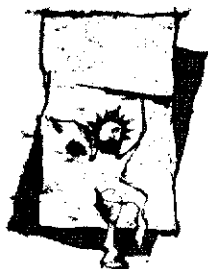
علاوه بر این، چهره‌های سرشناس، در شهرهای مختلف افراد دیگری به تبلیغ دین و فعالیت‌های فرهنگی رو آوردند. در مشهد، محمدتقی شریعتی که سابقه پوشیدن لباس روحانیت هم داشت، با تأسیس «کانون نشر حقایق اسلامی»، از اولین سال‌های دهه ۲۰، فعالیت مستمر و دامنه‌داری در راه احیای نقش دین در جامعه شروع کرد. عطاءالله شهاب‌پور، در کرمانشاه، با تأسیس «انجمن تبلیغات اسلامی» و نشریه «مجدد» و «نور دانش» صدها جلد کتاب دینی انتشار داد. حاج سراج انصاری، روحانی مبارز و فرهنگی آذربایجان، تشکیل «اتحادیه مسلمین» و ماهنامه‌ای با عنوان «مسلمین» را راه‌اندازی کرد. آیت الله نورالدین شیرازی، با تأسیس حزب «برادران» غلامرضا سعیدی، با انتشار نشریه «نامه فروغ علم»، نصرت‌الله نوربانی، با انتشار هفته‌نامه «آیین اسلام» در جریان نوگرایی و مقابله با موج دین‌زدایی به فعالیت پرداختند. شمس قنات‌آبادی، ابتدا «جمعیت فداکاران اسلام» و سپس «مجمع مسلمانان مجاهد» را تأسیس کرد و در نهضت ملی شدن صنعت نفت به فعالیت سیاسی پرداخت.^{۱۹}

همچنین در این دهه، برخلاف گرایش و جریانی از حوزه که مخالف دخالت و فعالیت در امور سیاسی بود، افراد و گروه‌های دیگری از پایگاه روحانیت و دین بر فعالیت جدی و مؤثر در امور سیاسی تأکید کردند. فدائیان اسلام با مطرح کردن آرمان برقراری حکومت اسلامی، در ادامه تفکری قرار داشتند که حکومت‌های زمان را غاصبانه قلمداد می‌کردند و هدف خود را برقراری حکومت اسلامی و اجرای احکام دینی می‌دانستند. آیت‌الله کاشانی، با فعالیت‌های ضد استعماری و ضد استبدادی خود و نقشی که در بسیج افکار عمومی در راه ملی شدن صنعت نفت ایفا کرد، در فراهم آوردن زمینه‌های ملی شدن صنعت نفت تأثیر درخشانی بر جای نهاد. فتاوی برخی مراجع قم از جمله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت‌الله صدر، در حمایت از ملی شدن صنعت نفت، به همراه اقدامات فدائیان اسلام، فعالیت‌های آیت‌الله کاشانی نمایانگر اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی بر مبنای دین در این مقطع تاریخی بود.

بسترهای تاریخی شکل‌گیری روشنفکری دینی بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که معلول دخالت نیروهای خارجی، اختلافات سیاسی، ضعف تشکیلاتی و ایدئولوژیکی و اشتباهات رهبران و روشنفکران ملی‌گرا بود، حکومت وحشت و ترور را بر کشور مستولی کرد؛ روزنامه‌ها توقیف و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مخالفان دولت به کلی ممنوع شد؛ اغلب رهبران نهضت ملی در مجلس، وزرا و همکاران دولت، سران و فعالان احزاب سیاسی و نیروهای مذهبی و بازاری دستگیر شدند؛ با دستگیری و اعدام نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام، این گروه از هم پاشید و سرنوشت مشابهی نیز، نصیب حزب توده شد. در چنین شرایطی نه تنها گروه‌ها و احزاب با سابقه قبلی نتوانستند کاری انجام دهند، بلکه گروه‌های تشکیل شده جدید همچون «نهضت مقاومت ملی» و «جبهه ملی دوم» هم در مقابل رژیم کاری از پیش نبردند و زمینه از گروه و نیروی اجتماعی فعال خالی شد.

«نهضت مقاومت ملی» از همان آغاز در خصوص سازماندهی و بعدها در چگونگی اتخاذ استراتژی مبارزه با رژیم دچار اختلاف شد. حزب «زحمتکشان ملت ایران» (نیروی سوم) به صورت فعال به نهضت وارد نشد و تنها گروه انشعابی از آن به رهبری دکتر خنجی، به نهضت پیوستند. چهره‌های قدیمی به صورتی محافظه کارانه از انتقاد به شخص شاه



هراس داشتند و از آن پرهیز می کردند و در مقابل فعالان دانشجویی و افراد تندرو نهضت، شاه را متجاوز به قانون اساسی می دانستند و خواهان برخورد انقلابی در مقابل او بودند. حزب «ایران» با این استدلال که دولت مستقر شده و با داشتن مجلس و نهادهای قانونی و شناسایی توسط سایر کشورها به صورت دولتی قانونی درآمده، اعتقاد داشت که مخالفان باید رژیم را به عنوان یک واقعیت بپذیرند و به صورت اپوزیسیون در برابر آن عمل کنند:

در نهضت مقاومت، ابتدا نیروهای چپ و مذهبی و ملی همه آمدند... به تدریج چپی ها، لائیک ها و ناسیونالیست ها و لیبرال های غیرمذهبی همه کنار کشیدند و فقط مذهبی ها ماندند. البته مردم هم گوش به فرمان ما نبودند و نهضت مقاومت فقط یک عده خریدار داشت.^{۲۰}

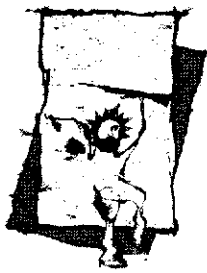
نهضت مقاومت ملی، علیرغم تشکیل کمیته های مختلف و اعتراض به انتخابات دوره هجدهم و قرارداد کنسرسیوم، نتوانست در جذب توده های مردمی و کشاندن آنها به مقاومت موفق باشد. فراخوان تظاهرات عمومی آنها علیه دولت در ۲۱ آبان سال ۱۳۳۲، یعنی چند ماه بعد از کودتا نمایش، قدرت باشکوهی نبود. بعد از آن هم، اقداماتشان در برخی اعتراض ها، دیدارهای دوستانه و انتشار برخی اعلامیه ها بصورت مخفی منحصر شد. بنابه گفته یکی از نویسندگان روحیه مبارزه طلبی و همکاری آنها سیر فقهقرايي داشت و باکم شدن نیروهای سیاسی نهضت مقاومت ملی با مشکلات اساسی روبرو گردید^{۲۱} و در نهایت با توجه به اختلافات درون سازمانی در سال ۱۳۳۶، بدنبال دستگیری سران نهضت به بهانه اعتراض به قرارداد نفتی ایران با شرکت ایتالیایی آچیپ، عمر آن قبل از آنکه اقدامی اساسی علیه رژیم انجام داده باشد، به پایان رسید. دوران افول حزب توده که تشکیلاتی ترین حزب و نهاد سیاسی کشور در مقطع کودتا بود، با سرعت بیشتری پیش رفت. پایگاه های سازمانی، سازمان نظامی، چاپخانه حزب، انبار اسلحه و مهمات، سازمان اطلاعات و شبکه جاسوسی حزب یکی بعد از دیگری کشف و مدارک و اسناد آنها در اختیار فرمانداری نظامی قرار گرفت. در سال ۱۳۳۴، رهبران طراز اول حزب از جمله محمد بهرامی، نادر شرمینی، امان الله قریشی، مرتضی یزدی و علی علوی دستگیر شدند و برای نجات خود به همکاری با فرمانداری نظامی پرداختند^{۲۲}. اعدام افسران توده ای، محکوم شدن تعداد زیادی به زندان های طویل المدت و اعترافات یأس آور سران آن،

اعضای رده میانی و پایین را دچار انفعال کرد. عدم اقدام دولت شوروی در کمک به توده‌ای‌ها و پذیرایی از شاه با تشریفات رسمی در سفر به شوروی باعث شد که باقی مانده‌های حزب با چاپ و انتشار مجله «عبرت» در سال ۱۳۳۵، به بازگویی مطالب ناگفته درباره ماهیت حزب پردازند.^{۲۳} و هویت آن را نزد نخبگان چپ گرا زیر سؤال ببرند.

«جبهه ملی دوم» - که به دنبال اعلام ظاهری فضای باز سیاسی در سال ۱۳۲۹ به امید سهیم شدن در قدرت و برگزاری آزاد انتخابات تشکیل شده بود - همانند «نهضت مقاومت ملی» از آغاز دچار اختلافات درون گروهی بود. ملکی، از گروه سوسیالیست‌ها مورد مشورت قرار گرفته نشد و تقاضای عضویت آنها بدون رد یا قبول رسمی آن مسکوت گذاشته شد. اللهیار صالح و دکتر رضوی چند ماه از شرکت در جبهه خودداری کردند و به گردانندگان آن حملات صریح می‌کردند.^{۲۴} رهبران با سابقه ملی گرا از سلطه دکتر خنجی و بختیار بر جبهه ملی نگران بودند. حزب «ملت ایران»، «نهضت آزادی» و طرفداران آنها در انجمن‌های اسلامی، انحلال احزاب و ادغام آنها را در جبهه ملی، که از سوی دکتر خنجی و بختیار توصیه می‌شد، توطئه‌ای علیه خود می‌پنداشتند.^{۲۵} این موضوع به همراه عضویت نهضت آزادی در جبهه، به اختلاف اساسی در اولین کنگره جبهه ملی دوم در ۴ دی ماه ۱۳۴۱ تبدیل شد و در روز سوم مذاکرات، بعد از مشاجره، اعضای هیأت نهضت آزادی جلسه را ترک کردند و بعد از آن، عضویت نهضت آزادی با اکثریت آراء رد شد.

سران جبهه ملی همچنین در برخورد با شاه و دولت امینی آگاهانه برخورد نکردند. روشنفکران حزب «ایران» معتقد بودند که هرگونه اقدام مقابله جویانه با رژیم محکوم به شکست خواهد بود. در نتیجه برای تغییر روش دولت، باید به ایالات متحده متوسل شوند و در داخل هم به فعالیت انتخاباتی پردازند. امینی - که در آغاز به قدرت رسیدن با دادن برخی وعده‌ها آنها را به سکوت واداشته بود و تلویحاً از اعتبار آنها استفاده می‌کرد - بعد از مدتی جلوی فعالیت ملی گرایان را گرفت. بنا به گفته کاتوزیان:

در نتیجه ضعف تحلیلی، قضاوت‌های نادرست سیاسی، فقدان رهبری قاطع، عدم دموکراسی درونی و آشفتگی تشکیلاتی، نهاد سیاسی‌ای که میراث عظیم مصدق و نهضت ملی را به ارث برده بود، طبعی توخالی بود که نهضت ملی دیگری را به سوی شکستی کاملاً اجتناب‌ناپذیر کشاند و راه را برای فاجعه قابل پیش بینی استبداد فردی شاه هموار ساخت.^{۲۶}



در حالیکه هم «نهضت آزادی» و هم حزب «ایران» خود را جانشین به حق دکتر مصدق می‌دانستند، شورای عالی جبهه به خاطر ترکیب نامتجانس آن در امور روزمره، مثل محتوای یک اعلامیه و تعیین تاریخ یک جلسه بسیار کند عمل می‌کرد و گردهمایی‌های آنها به علت این اختلافات هیچگاه از چند صدتن تا چند هزار تن تجاوز نمی‌کرد:

رهبری جبهه تصور می‌کرد به صرف دادن یک اعلامیه چند سطر و پخش آن ناگهان همه دست از کار خواهند کشید... وقتی اعتصاب عمومی اعلام شد و یک اعتصاب خصوصی هم به عمل نمی‌آمد و حتی یک اتوبوس از کار نمی‌افتاد، رهبری باید دیگر دانسته باشد که از عهده این کار بر نمی‌آید و در تصورات واهی بسر می‌برده است.^{۲۷}

ملی‌گراها، بعد از دولت امینی در حالیکه بیشتر آنها در جریان فرارندم شاه دستگیر شده بودند، در چگونگی برخورد با دولت علم و مذاکره با آن دچار اختلاف شدند. در حالیکه گروهی به بهانه زندانی بودن، مخالف گفتگو بودند، دکتر سنجابی و بختیار در چند نوبت به مذاکره با علم پرداختند و در عمل چیزی نصیب آنها نشد. اعلامیه جبهه ملی در جریان فرارندوم رژیم با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه»، حتی هواداران جبهه را هم به طور دقیقی راهنمایی نمی‌کرد که انتخابات از نظر آنها تحریم است یا نیست. اختلافات ملی‌گرایان تا قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، به رهبری روحانیت ادامه یافت و با توجه به عدم توافق سران جبهه در کشتار مردم عملاً جبهه ملی دوم دچار فروپاشی شد و پس از آزادی سران آن از زندان طی نامه‌ای به دکتر مصدق رسماً انحلال خود را اعلام کردند.

با توجه به سیر تاریخی حوادث و عملکرد گروه‌ها و روشنفکران از گروه‌های مختلف در آغاز دهه چهل آمال و آرزوهای بزرگ فعالین اجتماعی و سیاسی با توجه به اختلافات گروه‌های فعال و رهبران آنها، همچنین با برخوردهای خشن رژیم از دست رفته قلمداد می‌شد. ارتباط احزاب با مردم دچار مشکل و وادار کردن آنها به مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی غیر ممکن گردیده بود. برخی احزاب مثل «ملت ایران» و «مردم ایران» اگرچه به صورت صوری حضور داشتند و از هم نپاشیده بودند، ولی فعالیت چشمگیر و مستقلی از خود نشان نمی‌دادند و توده‌های مردمی و جوانان هم حاضر نبودند که برای گروه‌ها و رهبرانی که هموار با هم اختلاف داشته‌اند، خود را به خطر جدی بیندازد. به دلیل نومی‌دی از رهبران و روشنفکران که همراه با اقدامات سرکوبگرانه رژیم بود، گروه‌هایی

از جوانان به سوی اتخاذ راهبرد جنگ چریکی و گروهها و افراد دیگری به مبارزه ایدئولوژیکی و دینی گرایش پیدا کردند. آنها نسل‌های گذشته خود را سازشکار، محافظه‌کار و فرصت‌طلبانی معرفی می‌کردند که در شرایط حساس نتوانسته بودند تصمیمات تعیین‌کننده بگیرند و با توجه به فرصتهای از دست رفته تاریخشان به پایان رسیده بود.

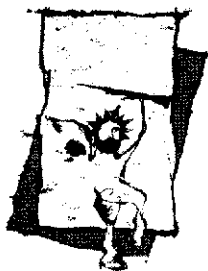
بسترهای فکری برآمدن روشنفکران دینی

ملی‌گرایی در ایران قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچگاه دست به ایدئولوژی‌سازی نزد و فعالیت‌های ملی‌گرایان بیشتر در قالب جبهه‌ای مرکب از طیف‌ها و جناح‌های مختلف صورت گرفت. یک دلیل برای فقدان ایدئولوژی‌سازی نزد ملی‌گراها، واقعیات و شرایط اجتماعی کشور بود. مردم عموماً به ایدئولوژی‌های بیگانه که در مقابل اعتقادات مذهبی آنها قرار می‌گرفت، روی خوش نشان نمی‌دادند و کمتر حاضر به همکاری و فداکاری در راه آرمان‌های آنها می‌شدند. عدم تعیین و مشخص نشدن ویژگی‌های ایدئولوژیک ملی‌گرایان اگرچه از جنبه‌ای، مثبت بود و مردم و روحانیون به خاطر اهداف مشترک مثل مقابله با بیگانگان با آنها همکاری می‌کردند، اما از جنبه دیگر نقطه ضعف بزرگی بود که می‌توانست شکست آنها را راحت‌تر و سریع‌تر از آنچه که انتظار می‌رفت رقم بزند.

عدم موفقیت کامل گروه‌های سیاسی چپ و راست و عدم تناسب فرهنگ سیاسی بیگانه با جامعه ایران، خلأ ایدئولوژیک آنها را به خوبی نمایان ساخته بود. حمایت افکار عمومی در مبارزات قبل از کودتای ۲۸ مرداد بیشتر معلول جو بیگانه‌ستیزی شود، تلاش برای ملی‌کردن صنعت نفت و پشتیبانی همه‌جانبه برخی علما از نهضت نفت بود و حتی در آن دوره ملی‌گرایان از فقدان ایدئولوژی‌ای مورد پذیرش مردم رنج می‌بردند. دکتر مصدق در نامه‌ای با اشاره به این موضوع می‌نویسد:

احزاب چپ هر موقع می‌خواستند، توانایی استفاده از آخرین افراد خود را داشتند. ولی احزاب ملی به دلیل فقدان تشکیلات منسجم و پایه ایدئولوژیک از این استفاده محروم بودند.^{۲۸}

خلیل ملکی هم بارها از عدم پشتوانه ایدئولوژیک جبهه ملی سخن رانده و معتقد بود که



بر اساس ضرورتی تاریخی می‌بایست با کمال شجاعت و صراحت با پشت پا زدن به سوابق ذهنی غلط گذشته، ایدئولوژی‌ای برای جبهه ملی ایجاد و آن را توسعه و تکمیل کرد.^{۲۹}

کودتای ۲۸ مرداد اگرچه ضعف ایدئولوژیکی ملی‌گرایان را به خوبی نشان داد، اما کماکان بیشتر روشنفکران ملی‌گرا نسبت به هویت مذهبی جامعه و افتخارات دینی یا سکوت می‌کردند و به آن هیچ توجهی نشان نمی‌دادند و یا به مقابله جویی با آن می‌پرداختند. در چنین شرایطی که رکود و سکون دامگیر تمامی جریان‌های سیاسی شده بود، مذهبی‌ها و افراد رادیکال برخلاف سران قدیمی خواهان توجه به معتقدات دینی و استفاده از مذهب در مسائل سیاسی - اجتماعی بودند. مهندس بازرگان و دوستانش که معتقد بودند دیگر نمی‌توان واقعیت‌های دینی جامعه ایرانی را در مبارزات سیاسی - اجتماعی نادیده گرفت، خواهان استفاده از دین به عنوان محرکی در مسائل سیاسی به نفع «جبهه ملی» بودند و «نهضت آزادی» را به همین دلیل تشکیل دادند:

«جبهه ملی» همانطور که از اسمش پیداست جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتب‌های اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال و آزادی ملت) بودند، ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب‌های نژادی و محرک بعضی‌ها مثلاً سوسیالیسم باشد. جبهه‌های ملی در همه جای دنیا مجمعی از سنن، افکار و رنگ‌های مختلف می‌تواند باشد، ولی برای ما و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت ملت ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی، اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد.^{۳۰}

نگاهی به زندگی سیاسی و فکری شخصیت‌های برجسته روشنفکر دینی این نکته را تأیید می‌کند که آنها با توجه به پیشینه و تجارب خود همچنین با توجه به عدم موفقیت ایدئولوژی‌های بیگانه در جامعه به این نتیجه رسیده بودند که راهی جز بازگشت به دین و فرهنگ بومی برای مبارزه و مقاومت در مقابل رژیم وجود ندارد.

جلال آل احمد، با پیشینه‌ای که از فعالیت‌های سیاسی و فکری چپ‌گرایان و ملی‌گرایان داشت، با نگاهی جامعه‌شناسانه، بازگشت به فرهنگ بومی و سپس توجه به دین و

روحانیت را به عنوان راه حل مشکلات جامعه مطرح کرد. افتادن روشنفکری چپ به دامان شوروی، کشیده شدن ملی‌گرایی به اختلاف و کودتا، به نمایش درآمدن خواست‌های فردی، علم‌زدگی و غرب‌گرایی حوادث دوران زندگی آل احمد بود؛ از نظر اقتصادی، بعد از کودتا مخلوطی از وابستگی و عقب‌ماندگی در نقاط شهری و روستایی بروز کرده و بافت سنتی اجتماع را مورد تهدید قرار می‌داد؛ از نظر سیاسی تعارضات مختلف و از نظر فرهنگی نخبگان و دانشجویان که در ضمن تحصیل به مهارتی و حرفه‌ای دست پیدا کرده بودند، با پیروی از آداب غربی یا گرایش غیر مذهبی پیدا کرده بودند^{۳۱} و یا با بی‌توجهی به مسائل فرهنگی و اجتماعی، به آسایش مادی خود می‌اندیشیدند.

آل احمد با معرفی غرب‌زدگی به عنوان بیماری و آفت که جامعه را از درون از ارزش‌های اصیل تهی می‌کند، یادآوری می‌کند که با تداوم این روند تنها پوسته‌ای میان تهی، ظاهری و کم ارزش از شخصیت فرهنگی ما باقی می‌ماند. مبنای بازگشت او به فرهنگی بومی و دینی، بر خلاف روشنفکران گذشته که تمدن غرب را به صورت کلی مرتبط به هم می‌دیدند، بر قابل تجزیه بودن تمدن غرب قرار داشت.^{۳۲} از نظر او اخذ تکنولوژی، علم و فن غربی منافاتی با فرهنگ و سنن دینی مردم ندارد، بلکه در این مبادله آنچه اهمیت دارد رهایی از دست فرهنگ اسارت‌گر ادبیات و علوم انسانی تخریب‌گری است که هویت و ماهیت جامعه دینی و اعتبار آنها را خدشه دار می‌کند. از نگاه او در حالیکه روحانیت نقش اصلی را در تمامی قیام‌ها و حرکات‌های اجتماعی سده اخیر ایفا کرده بود، روشنفکران با غفلتی آگاهانه از این نکته به معارضه‌ای همه جانبه با آنها پرداخته بودند و از این نظر روشنفکران مسئول اصلی شکست‌ها و رکود سده اخیر کشور بوده‌اند.^{۳۳} «در خدمت و خیانت روشنفکران» او در حقیقت تهاجم به بنیان میراث روشنفکرانی بود که برای اهداف غرب‌گرایانه خود در انزوای اسلام و روحانیت در جامعه کوشیده بودند.

بازرگان که در دهه ۲۰ با تحقیقات و آثار خود در بیان هماهنگی علم و دین کوشیده بود و بانیروهای مذهبی ارتباطات نزدیکی ایجاد کرده بود، در نیمه اول دهه ۳۰ اعتقاد زیادی به همکاری با روحانیون و استفاده از دین در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی پیدا کرد. در نهضت مقاومت ملی، او به همکاری نزدیک با علما و روحانیون پرداخت و تشکیل



«نهضت آزادی» توسط او و همفکرانش در حقیقت پاسخ به طیف‌های ملی‌گرای بود که اعتقادی به نقش دین در مبارزات سیاسی نداشتند. ملی‌گرایان دین‌مدار و جوانان دانشگاهی، برخلاف سران قدیمی «جبهه ملی»، معتقد بودند که در شرایط پیش آمده با توجه به خلاء ایدئولوژیک مشهود در فعالیت‌های سیاسی، باید از دین به عنوان ایدئولوژی و محرک استفاده شود تا با کشاندن مذهبی‌ها به داخل «جبهه ملی» و هماهنگی با فرهنگ دینی و سنتی جامعه جبهه تشکیل شده را فعال کنند^{۳۴} و به صورتی بنیادی تر و ریشه‌ای به مقابله با رژیم بپردازند. به همین دلیل بود که بعد از تشکیل نهضت آزادی دکتر مصدق در پیامی به بازرگان می‌گوید که:

شما کاری که ما فرصت و توجه نکرده بودیم یعنی پایه‌ریزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی انجام داده‌اید.^{۳۵}

ایدئولوژی مبارزه بر مبنای دین در جامعه با توجه به شرایط اجتماعی و تاریخی، اگر چه با بازرگان شروع شد، اما بدون شک با دکتر شریعتی بسط و توسعه یافت. دکتر شریعتی با فعالیت‌های مختصری که در «جنبش خدایپرستان سوسیالیست» و مطالعاتی که درباره مارکسیسم و حرکت آفرینی آن در جامعه انجام داده بود، در نهایت محور مطالعات و تحقیقات خود را بر تبدیل دین به ایدئولوژی برای پویا کردن آن در جامعه قرار داد. نقد روشنفکران گذشته به خاطر غرب‌گرایی همه جانبه و دوری از فرهنگ دینی مردم، تلاش برای بازسازی دین و معرفی آن به عنوان یک مکتب و نظام مبارزه، بخش دیگری از تلاش‌های دکتر شریعتی بود که بنا به ضرورت تاریخی دوره خود به آنها پرداخت.

روشنفکری دینی: سنتزی از تقابل و دین‌مداری

پیشتر اشاره شد که نسل اول روشنفکری در ایران حاصل برخورد آراء و افکار تمدن غربی با فرهنگ ایرانی بود. روشنفکران دینی را با توجه به تجربه نسل‌های گذشته روشنفکری در ایران، می‌توان حاصل تقابل افکار روشنفکران غیر دینی با دین و فرهنگ سنتی جامعه دانست. روشنفکران غیر دینی نسل‌های قبل توجه چندانی به دین در برنامه‌های خود به سوی ترقی و پیشرفت و رفع عقب ماندگی جامعه نکرده بودند، بلکه با پذیرش مبانی علمی و عینی تمدن غرب نسخه‌های برگرفته از آن را برای حل مشکلات جامعه تجویز کردند. روشن اندیشی و نوگرایی آنها چیزی جز شناسایی و دست یافتن به تفکر غرب و تلاش برای تبلیغ و ترویج آن

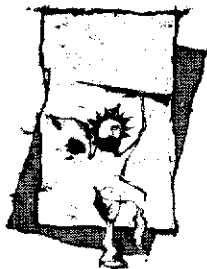
نمود. قالب‌های دین‌گريزانه آنها، تعريف و تمجيد و شكل‌هاي ناقص دموكراسي‌هاي محقق شده آنها در جامعه نمي‌توانست توده‌هاي مردمی را درگير فعاليت‌هاي سياسي و اجتماعي نمايد. تقليد از اومانيسم غربي، مطرح كردن آن براي جايجزینی دین و معرفي دین به عنوان هيولایی وحشتناک^{۳۶} و متحجرانه و منتسب كردن تمامی مشكلات جامعه به دین، مایه دلسردی مردم می‌شد:

از ابتدای نهضت مشروطه تاکنون هر چند سال یکبار جماعتي از روشنفکران با احکام فرنگ سر از سوراخ اطمینانی بیرون کردند و چون آماده برخورد با مشکلات واقعی این اجتماع نبودند شکست خوردند. یا سر باختند یا دل. یا رها کردند یا آرزو به خاک بردند. از آن که قانون اساسی مملکت را از فرانسه ترجمه می‌کرد تا آن که منافع ملی را بخاطر کمونیسیم بین‌الملل فدا می‌کرد همه سروهه یک کرباسند.^{۳۷}

از نگاه روشنفکران دینی، نسل‌های روشنفکری در گذشته در مسأله رویارویی جامعه ایران با تمدن غرب به شیوه‌ای غیر انتقادی و تأثیرپذیر از آراء متفکران عصر روشنگری در اروپا به تحقیر فرهنگ بومی پرداخته بودند و علوم غربی را که در مقابل علوم سنتی قرار داده بودند، تنها نوع دانش معتبر بشری و معیار مطلق تجددخواهی قلمداد کرده بودند. این امر در حالی بود که سنت و علوم دینی قابل تحول، بازخوانی و دفاع بودند و روشنفکران غیر دینی زحمت این کار را از سر خود باز کرده بودند و نسبت به آنها به عنوان یک مزاحم و مانع نگاه می‌کردند که در هر صورتی باید کنار گذاشته می‌شدند. روشنفکران دینی با رد این نحوه نگرش و با قبول پیش فرض عدم تعارض اساسی بین سنت دینی با مدرنیته و افکار جدید، تحول و پالایش سنت‌ها و دین را به عنوان یک راه حل مطرح کردند و راه رهائی جامعه را از بن بست عقب ماندگی نه با کنار نهادن دین، بلکه با تحول و پویا کردن آن میسر دانستند.

نسل جدید روشنفکران دین‌مدار که به فرهنگ دینی و سنتی جامعه بازگشتند، از اینکه فرهنگ ترویج شده غرب تمامی جنبه‌های زندگی مردم حتی نحوه تحصیل، فرهنگ، دانشگاه و نحوه معاشرت آنها را تحت تأثیر قرار داده بود، نگران بودند و از آن با عنوان فرهنگ اسارت‌گر یاد می‌کردند و این ایده را مطرح کردند که نیاز به تکنولوژی و علوم غربی الزاماً با فرهنگ غربی پیوستگی ندارد و می‌توان با اخذ بخش‌هایی از آن بخش‌های منفی را طرد کرد:

از غرب یک مقدار چیزها ما لازم داریم بگیریم اما نه همه چیز را. از غرب یا در



غرب ما در جستجوی تکنولوژی هستیم. این را وارد می‌کنیم. عملش را هم می‌آموزیم. اگرچه غربی نیست و دنیایی است... ریش تراش برقی و این نظبط صوت مورد احتیاج ماست درست است اما نه اندیشه‌ها مان که از راه علوم انسانی ساخته می‌شود چه؟^{۳۸}

روشنفکر غیر دینی که واقعیت‌های جامعه را در قالب‌های برگرفته از غرب می‌ریخت و دین و سنت را نوعی انجماد و تحجر می‌نامید، در شناخت دین و درک آن، خود در ردیف انسان‌های متحجر بود و بنا به گفته شریعتی او که خود ضد مذهب بود و می‌خواست مذهب را بگوید، از مذهب همان تصور غلطی را داشت که آدم‌های مقدس بدون توجه به شرایط جدید داشتند. او با فاصله گرفتن و بیگانه شدن از مردم به صورت تافته‌ای جدا بافته در کتاب‌ها، مطبوعات، رشته تحقیقاتی، آرزوها و اهدافش غرق می‌شد و با مردم عادی و توده‌ها مرزبندی و فاصله ایجاد کرده بود:

خلاتی که در میان عوام مردم و خواص روشنفکر در فرهنگ جدید ما پدید آمده است نه تنها یک فاجعه بیمارگونه اجتماعی و فرهنگی است بلکه قبرستان هولناک همه کوشش‌های اندیشمندان آگاه و مدفن همه آرزوهای توده نیازمند و گرفتار است.^{۴۰}

روشنفکران غیر دینی، اساطیر و افسانه‌های ماقبل اسلام را برای بیداری ملی و آگاهی اجتماعی زنده کردند، ولی از امکانات بالقوه اسلام در تحریک توده‌ها غافل بودند. این غفلت از هویت اصیل فرهنگی جامعه باعث می‌شد که آنها زبان گویای جامعه نباشند و نتوانند تداوم و تکامل طبیعی و منطقی رشد فرهنگی جامعه و تحول تاریخی آن باشند؛ به همین دلیل قابلیت و توانی برای سامان بخشیدن به یک جنبش اجتماعی نداشتند. روشنفکران دینی بر خلاف این تفکر با نگاهی به سابقه اسلام در تأثیرگذاری در حرکت‌های جامعه با این پیش فرض که اسلام مدرن توان پاسخگویی به مسائل روز و ایجاد تحرک اجتماعی دارد، به احیای توان و استعداد بالقوه دین در جامعه افتادند تا با کنار زدن سنت‌ها، فرهنگ‌های اسارت‌گر، خرافه‌ها و خارج کردن دین از حیطه نفوذ روحانیت سنتی، راه خلاقیت، نوآوری و پیشرفت آن را فراهم کنند:

وضع دینداران ما قابل تشبیه به یک تل مصالحی است که روی هم ریخته شده، جزء جزء آنها خوب و مرغوب می‌باشد ولی ارتباط و التیام مابین آنها وجود نداشته و طبق نقشه و نظم صحیحی پهلوی هم قرار داده نشده و یک خانه یا ساختمان

مرکب و مرتبی تشکیل نداده باشد.^{۴۱}

به اعتقاد روشنفکر دینی، جدا کردن تاریخ دین از عین دین و نقد و تصفیه متون و اصول اولیه دین برای احیای آن، می تواند دین اصیل را از ظرف های سنتی جوامع، کالبد تمدن ها و شرایط مختلف تاریخی جدا کند. تعاریف جدید از وصایت، ولایت، عصمت، شفاعت، تقلید، اجتهاد، دعا و غیبت بخشی از تلاش آنها برای به چالش کشیدن معانی سنتی مفاهیم دینی بود. نقد روحانیت سنتی به خاطر مواضع غیر انقلابی آنها و اینکه روحانیت تنها مرجع تفسیر دین نیست و در قرآن هیچ اشاره ای به طبقه روحانی به عنوان واسطه بین خدا و مردم نشده است، از جمله مهمترین محورهای مدنظر روشنفکران دینی بود. آنها پیدایش یک طبقه روحانی را که باعث تمرکز افکار و اعمال مذهبی می شدند، مقدمه و عامل ایجاد تحجر مذهبی معرفی می کنند و برای رهایی از این تحجر و قالب های سنتی معتقد به رنسانس و تغییر در افکار دینی بودند.^{۴۲} تجدید مناسبات میان عقل و علم با دین، تغییر روش های شناخت دینی، نگاه بیرونی و علمی به دین، محدود ندانستن دین به هر آنچه که حوزه و رهبران سنتی دین به نام دین معرفی می کنند، احیای اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی از مهمترین شاخص های رنسانس و روشنفکران دینی به حساب می آید. اما اینکه آیا اسلام روشنفکران دینی، همان اسلام اصیل و ناب است؟ خود سر آغاز تحقیق و پژوهشی دیگر است که هم اکنون هم اساسی ترین سؤال در تعامل روشنفکری دینی و اسلام حوزوی محسوب می شود.

۱. یوسف خان مستشارالدوله، رساله یک کلمه، تبریز، چاپ سنگی، ۱۲۸۷ صص ۵۱-۵۰.

۲. پیشین، صص ۳۵-۳۰.

۳. عبدالهادی، حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، ۳۶۰، ص ۳۹.

۴. فرشته نورایی، تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۲۳۳.

۵. حامد الگار، دین و دولت در ایران، مترجم ابوالقاسم سری، تهران، طوس، ۱۳۶۹، ص ۲۸۷.

۶. روزنامه قانون، شماره ۱۵، ص ۱۳.

۷. موسی غنی نژاد، تجدیدطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، صص ۲۰-۱۹.

۸. عبدالرحیم طالبوف، مسالک المعسین، تهران، سازمان کتاب های جیبی، ۱۳۴۷، ص ۳۶.

۹. فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران پیام، ۱۳۵۷، ص ۱۴۳.

۱۰. تنها مورد استثناء در این خصوص، سید جمال الدین اسدآبادی است که با نگاهی نقادانه به غرب و نفی وابستگی همه جانبه به آن، اعتقاد داشت که علم گرایی، قانون خواهی و بسیاری از ویژگی های تمدن غرب با فرهنگ و سنن اسلامی متعارض نیستند.

۱۱. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۴۴.



۱۲. پیشین، ص ۱۲۰
۱۳. سیدحسین تقی زاده، **زندگی طوفانی (خاطرات)**، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۱۹۹-۱۹۸
۱۴. مسعود بهنود، **از سید ضیاء تا بختیار**، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹، ص ۲۰۷
۱۵. روزنامه رهبر، شماره ۲۳۳، ۹ اسفند ۱۳۲۲، ص ۴
۱۶. دنیای امروز (بجای رهبر)، ۱۲ آذر ۱۳۴۲
۱۷. حسن یوسفی اشکوری، **دو تکاپوی آزادی**، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶، ص ۱۷۳
۱۸. مهدی بازرگان، **شصت سال خدمت و مقاومت**، (گفتگو)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵، ص ۳۷۲
۱۹. شمس قنات آبادی، **خاطرات**، تهران، مرکز اسناد تاریخی، ۱۳۷۷، صص ۶۷-۶۶
۲۰. عباس شیبانی، **خاطرات**، کتاب نقد، فصلنامه انتقادی، فلسفی، فرهنگی، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۳
۲۱. سعید برزین، **زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان**، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱
۲۲. جزئی، **طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران**، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۵۸، ص ۷۴
۲۳. جلال الدین مدنی، **تاریخ سیاسی معاصر**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۵۶۹
۲۴. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، **اقتصاد سیاسی ایران**، مترجمین محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۶۱
۲۵. دکتر خنجی و مسعود حجازی و برخی افراد دیگر، معتقد بودند که همه حزب‌ها باید خود را منحل کنند و همانند حزب کنگره هند، به صورت یک حزب واحد درآیند و با سیاست و رهبری واحد اداره شوند.
۲۶. کاتوزیان، پیشین، ص ۲۶۶
۲۷. خلیل ملکی، **خاطرات با مقدمه همایون کاتوزیان**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، صص ۱۳۶-۱۳۵
۲۸. محمد مصدق، **خاطرات و تألمات دکتر مصدق**، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۳۷
۲۹. خلیل ملکی، **نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی**، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸
۳۰. مهدی بازرگان، **مدافعان در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی**، تهران، مدرس، ۱۳۵۰، ص ۲۰۷
۳۱. جیمز بیل و سایرین، **مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی**، مترجمین هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۷۰
۳۲. جلال آل احمد، **کارنامه سه ساله**، تهران، رواق، ۱۳۵۷، صص ۲۰۱-۲۰۰
۳۳. جلال آل احمد، **در خدمت و خیانت روشنفکران**، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۷۶، صص ۹۸-۹۵
۳۴. شیبانی، پیشین، ص ۶۳
۳۵. مهدی بازرگان، **انقلاب ایران در دو حرکت**، تهران، انتشارات مؤلف، ۱۳۶۲، صص ۱۷-۱۶
۳۶. مهدی بازرگان، **خدا در اجتماع**، مجموعه آثار، شماره ۲، تهران، قلم، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۴۲۱
۳۷. جلال آل احمد، **در خدمت و خیانت روشنفکران**، پیشین، ص ۸۸
۳۸. جلال آل احمد، **کارنامه سه ساله**، صص ۲۰۱-۲۰۰
۳۹. علی شریعتی، **جهت‌گیری طبقاتی**، مجموعه آثار، شماره ۱۰، تهران، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۳۳
۴۰. علی شریعتی، **بازگشت**، مجموعه آثار، شماره ۴، تهران، الهام، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، صص ۱۹۶-۱۹۵
۴۱. مهدی بازرگان، **احتیاج روز**، مجموعه مذهب در اروپا، بکوشش سیدهادی خسروشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۴، ص ۵۶
۴۲. مهدی بازرگان، **ذره بی انتها (با اسم مستعار عبدالله متقی)**، تهران، کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، بی تا، ص ۲۴